

هجوم وهابیان به مدینه منوره

هجوم وهابیان به مدینه منوره

یکی از اقدامات وحشیانه وهابیان در تاریخ و گذشته سپاه خود هجوم به مدینه منوره در سال 1222 ه.ق بود. وهابی ها به سرکردگی «سعود» در صدد تسخیر شهر پیامبر برآمدند. بادیه نشینان اطراف مکه و مدینه را به اطاعت خود درآورده، آنگاه سپاهی عظیم فراهم ساخته، به سوی هجرت سرای رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) گسیل کردند. در این مقاله به برخی از زوایای این حمله و نامه نگاری مردم مدینه به سعود اشاره می شود.

در سایه حصار مستحکمی که به فرمان «سلطان سلیمان» [1] به اطراف مدینه منوره کشیده شد، ساکنان آن شهر مقدس به مدت 274 سال از یورش اشقیای اعراب بدوی در آسایش و آرامش زندگی کردند، تا در سال 1222 ق گرفتار هجوم ویرانگر وهابیان شدند. ددمنشان وهابی به سرکردگی «سعود» [2] در صدد تسخیر شهر پیامبر برآمدند. بادیه نشینان اطراف مکه را به اطاعت خود درآورده، به سوی مدینه منوره عزیمت کردند. بادیه نشینان این سامان را نیز به تحت فرماندهی خود درآوردند، آنگاه سپاهی عظیم فراهم ساخته، به سوی هجرت سرای رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) گسیل کردند. دو تن از شریبان به نامهای: «بدای بن بدوی» و «نادی بن بدوی» را به سرکردگی آنان منصوب نمودند.

فرماندهان این گروه، بدوی های ساکن در اطراف مدینه را با تهدید و ارباب به پذیرش آیین ساختگی وهابیت وادار کرده، آنان را تحت اطاعت و انقیاد درآوردند و مراتب را به «سعود بن عبدالعزیز» گزارش دادند.

سعود نامه هایی به عنوان دعوت به آیین پوشالی وهابیت، خطاب به اهالی مدینه ارسال و مطالبه پاسخ کرد.

وی این نامه را توسط فرد گمراهی به نام «صالح بن صالح» به مدینه منوره فرستاد. بدای و نادی، دو پسران بدوی، اگرچه توانستند اعراب ناحیه مدینه را به اطاعت سعود وادارند، لیکن برای رسیدن به این مقصود، روستاهایی که به آتش کشیدند، اموالی که به غارت بردند و خونهایی که به جرم «تردید در پذیرش آیین وهابیت» ریختند، بیرون از حد احصاء و شمار است. برگردان نامه سعود بن عبدالعزیز، خطاب به اهالی مدینه، به فارسی:

به نام خداوند، صاحب روز رستاخیز.

درود بر پیروان راه هدایت، از اعیان، اشراف، علما، تجار و دیگر طبقات. من شما را به اسلام فرا میخوانم، چنانکه خداوند منان فرموده: «بی گمان دین در نزد خداوند اسلام است»؛ [3] «هرکس بهجز اسلام، آیین دیگری جستجو کند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.» [4]

شما جایگاه خود را در نزد ما میدانید. شما به جهت همجواری با حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) مورد محبت ما هستید. ما هرگز نمی خواهیم در مورد شما کاری انجام دهیم که به ضرر شما باشد و یا عرصه را بر شما تنگ سازد.

ما با ساکنان خانه خدا و حرم امن الهی نیز چنین کردیم. از روزی که آنها به فرمان ما گردن نهادند، جز احترام از ما ندیدند.

ما عازم زیارت حرم رسول خدا هستیم، اگر دعوت اسلام را پذیرا شوید، در امان خدا و در تحت حمایت من بوده، از هرگونه تجاوز به جان و مال مصون و محفوظ خواهید بود.

پاسخ این نامه را توسط پیک من «صالح بن صالح» بفرستید، آنچه بر زبان او جاری شود، رأی و اندیشه من همان است. «والسلام»

هنگامی که این نامه به وسیله «صالح بن صالح» به اهالی مدینه رسید، به صورت فجیعی آنها را به وحشت انداخت. آنها چون از فاجعه وحشتناک طائف آگاهی داشتند و همه یکتاپرستان پس از فاجعه جانگداز طائف دچار بحران عجیبی شده بودند، به سختی دچار وحشت و اضطراب شدند و نتوانستند به نامه «سعود بن عبدالعزیز» پاسخ دهند، نه مثبت (آری) و نه منفی (نه). در اثر بی‌جواب ماندن نامه «سعود» از سوی اهل مدینه، در اواسط سال تحریر نامه (1222 هـ.) «بدای بن بدوی» پس از تسخیر «ینبوع البحری» در صدد محاصره مدینه منوره، هجرت‌سرای پیامبر (صلی الله علیه وآله) برآمد و هجوم گسترده‌ای را با لشکری جرّار، از سوی باب «عنبریه»، به این شهر آغاز کردند که با قافله حجاج شامی روبه‌رو شدند.

حجاج شامی و نیروهای انتظامی که آنان را همراهی می‌کردند، به دستور «عبدالله پاشا» امیر الحجاج قافله شام، به مدت دو ساعت با وهابیان درگیر شدند و سپاه «بدایین بدوی» را تار و مار ساختند و حدود 200 نفر از اشقیای وهابی را به خاک مذلت انداختند.

تا هنگامیکه عبدالله پاشا مشغول انجام فریضه حج و زیارت حرمین شریفین بودند، اهالی مدینه تا حدی از هجوم وهابیان در امان بودند، لیکن به مجرد اینکه قافله شام از مدینه منوره فاصله گرفت، بدای بن بدوی مدینه منوره را محاصره کرد و سه دهکده «قبا»، «عوالی» و «قریان» را به تصرف خود درآورد.

آنگاه دو سنگر مستحکم بنیاد نهاده، نگهبانانی بر آنها گمارد. همه راه‌های ورودی مواد غذایی را بست، بستر چشمه «زرقا» را ویران نمود. به این وسیله اهالی مدینه را دچار قحطی، گرانی و بی‌آبی کرد.

معجزه‌ای بزرگ

در آن هنگام که بدای بن بدوی مسیر چشمه زرقا را ویران کرد و اهالی مدینه را به تشنگی و بی‌آبی مبتلا ساخت، آب چاهی که از عصر رسالت پناه در حرم مطهر پیامبر و در قسمت روضه منوره بود و از قرن‌ها پیش آبش تلخ و غیر قابل شرب شده بود، از لطف و عنایت پروردگار شیرین و مطبوع گردید و همه اهالی مدینه را تا رفع محاصره از بی‌آبی نجات داد.

ایام محاصره مدتی بس طولانی شد و به درازا کشید، مردم محاصره شده به امید اینکه امروز و فردا قافله شام می‌رسند و وهابیان را قلع و قمع می‌کنند و ما را از محاصره رها می‌سازند، به هر سختی تن دادند و هر مشکلی را تحمل کردند، ولی ابراهیم پاشا امیر الحجاج قافله شام، به جهت اینکه قدرت مقابله با سپاه بدای بن بدوی را نداشت و یا به علت دیگر، گفت:

«اهالی مدینه باید قلعه مدینه را به وهابیان واگذار کنند!»

اهالی مدینه به خیال اینکه ابراهیم پاشا با بدای بن بدوی ملاقات کرده، برای اهالی مدینه امان نامه گرفته است، نامه زیر را نوشته، توسط نمایندگان خود: محمد طیار، حسن قلعی چاوش، عبدالقادر الیاس، و علی صویغ، نزد سعود بن عبدالعزیز فرستادند.

برگردان نامه اهالی مدینه به سعود بن عبدالعزیز:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر.

ستایش بر پروردگار عالمیان، درود و سلام بر پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله)، بهترین تحیت‌ها را به شیخ سعود تقدیم کرده، از خداوند خواستاریم که او را بر آنچه مورد خشنودی حق تعالی است موفق بدارد.

اما بعد، بر شما پوشیده نیست که «ابراهیم پاشا قطیر آغاسی» امیر قافله حج، هنگامی که به اینجا آمد و محاصره مدینه طیبه را توسط «شیخ بدای» مشاهده کرد، در این رابطه با او گفت و گو کرد. وی اظهار کرد که از سوی شما به این کار مأموریت یافته است. ما می‌دانستیم که شما برای مجاورین حضرت رسالت پناه به جز خیر، هیچ اراده‌ای نمی‌کنید، مناسب دیدیم که اوضاع را به آگاهی شما برسانیم.

از این رهگذر، اعیان و اشراف و حکام منطقه گرد آمدند و از میان خود چهار نفر امین و عاقل برگزیده، آقایان: محمد طیار، حسن قلعی چاوش، عبد القادر الیاس و علی صویغ را به سوی جنابعالی فرستادند.

از خداوند منان می‌خواهیم که این نمایندگان با پاسخی از سوی شما بازگردند که ما را قرین شادی و سرور نمایند. انشاءالله.»

سعود پس از دریافت این نامه، با سخنان تند و اهانت آمیز، نمایندگان مدینه را مورد عتاب و خطاب قرار داد.

نمایندگان مردم مدینه کینه دیرینه سعود را در مورد اهل مدینه، از سخنان تند و تیز او احساس کرده، خود را به پاهای او انداختند و تقاضای عفو و امان کردند. سعود در پاسخ آنها گفت:

از این نوشتار استفاده می‌شود که شما درصدد پذیرش آیین حق و اطاعت و انقیاد در برابر من نیستید، بلکه بر اثر محاصره، به قحطی و گرانی و بی‌آبی افتاده، برای رفع حصر و دفع تشویش، از در سازش و ملامت برآمده‌اید.

شرایطی را برای شما اعلام می‌کنم، اگر طالب عفو و امان باشید، چاره ای جز پذیرش این شرطها ندارید.

پس از پذیرش این شرطها، اگر کوچکترین حرکتی بر خلاف افکار من از شما سر بزند، همانند اهل طائف همه شما را ناپود می‌کنم.

سعود با قرائت مکرر در مکرر گفتار بالا، نمایندگان مدینه را به پذیرش شرایط تحمیلی خود مجبور ساخت.

شرایط تحمیلی سعود به نمایندگان مدینه را در کتاب «تاریخ وهابیان» آورده‌ایم. [5] نمایندگان مردم مدینه پیشنهادهای خانمانسوز سعود را پذیرا شده، با دریافت امان و عفو عمومی، به مدینه برگشتند.

اهالی مدینه ناگزیر مفاد آن را پذیرفتند و طبق ماده هفتم قرارداد، قلعه مدینه را به بدای بن بدوی تسلیم کردند و تعداد 70 نفر از سوی ایشان وارد حصار مدینه شده، نگهبانی قلعه را به دست گرفتند و به اجرای دیگر مواد مندرج در آن معاهده پرداختند. یکی از مواد معاهده تخریب گنبد و بارگاه بر فراز قبور اهل بیت (علیهم السلام) بود. اهالی مدینه اگرچه به ظاهر همه موارد عهد نامه را پذیرفتند و در اجرای مواد آن شتاب و صمیمیت نشان دادند، لیکن هرگز از ظلم و تعدی‌های نیافتند. پذیرش آیین وهابیت اگرچه به صورت جدی و از اعماق دل نبود، ولی همین پذیرش ظاهری آن نیز پیامدهای خطرناکی برای آنها در پیداشت. اهالی مدینه عرض حالی به امپراتوری عثمانی نوشته، به استانبول فرستادند و منتظر پاسخ ماندند.

سه سال به این منوال گذشت و هیچ امدادی از دولت عثمانی نرسید. پس از نومید شدن از امداد امپراتوری عثمانی، به ناگزیر از سعود طلب عفو و امان نمودند. [6]

آنها این نامه را توسط «حسین شاکر» و «محمد رسغایی» به درعیه فرستادند. سعود بن عبدالعزیز که قبلاً از استمداد و استرحام اهالی مدینه از امپراتوری عثمانی آگاه شده بود، فرستاده های اهالی مدینه را به حضور نپذیرفت و برای اعمال تزییقات بیشتر به ساکنان دارالهجره، که از سه سال پیش سینه های خود را آماج جنایات بیشمار او کرده بودند، با لشکری جرّار به سوی آنها حرکت نمود.

اعراب بادیه نشین، سعود را به عنوان پادشاه نواحی درعیه پذیرفته بودند، او نیز از این پذیرش تحمیلی باد به غیغب انداخته، نامه های ارسالی اش را به عنوان: «إمام الدرّعیة المجدیة و الأحکام الدرّعیة النّجدیة» مهر و امضا می کرد.

سعود در لحظه ورود به مدینه منوره، فرمان داد که باید همه گنبدها و بارگاهها ویران گردد و باید هر گنبدی به دست خادمان آن حرم مطهر تخریب شود. اهالی مدینه اگرچه بر اساس سوّمین ماده معاهده خود با سعود، بسیاری از گنبدها را تخریب کرده بودند، ولی بر تعدادی از مشاهد مشرفه جرأت نیافتند.

خادم حرم مطهر حضرت حمزه سید الشهدا، به بهانه اینکه در اثر ضعف و پیری قدرت تخریب آن حرم مطهر را ندارد، عذر آورد، سعود شخصاً با عدهای از نزدیکان خود به حرم مطهر حضرت حمزه رفته، به یکی از اشقیایا فرمان داد که به تخریب گنبد آن حضرت پردازد. آن شقیی به مجرد قرار گرفتن بر فراز گنبد مطهر، از روی گنبد به قعر جهنم سقوط کرد و به هلاکت رسید. سعود پس از مشاهده این واقعه، از تخریب گنبد منصرف شده، به کندن در حرم و سوزاندن آن بسنده کرد.

آنگاه به میدان «مناخه» رفت و بر فراز تختی که از پیش تهیه شده بود قرار گرفت و با صدای رسا اعلام کرد که شما چون از پذیرش آیین وهابیت سرباز زدهاید، همه منافق هستید و می خواهید که در شرک باستانی خود باقی بمانید.

آنگاه به نگهبانان دستور داد که همه اهالی را در میدان مناخه گرد آورند و هر کس مخالفت کند، با او همانگونه رفتار شود که با اهالی طائف انجام شد. او در حالی که این جنایت را «عدالت مذهبی» (!) می نامید، با تعبیرات زشت و ناپسندی به تهدید و ارباب آنها پرداخت.

فرمان گرد آمدن مردم در میدان مناخه توسط جارچی ها اعلام شد و درهای قلعه بسته شد. اهالی مدینه مطمئن شدند که همانند اهالی طائف قتل عام خواهند شد، از اینرو، همسران خود را وداع کردند و با فرزندان خود دیده بوسی نموده، در میدان مناخه گرد آمدند. مردها در یک سوی میدان و زن ها در دیگر سو صف کشیده، چشم حسرت بر گنبد رسول الله (صلی الله علیه وآله) دوختند.

تا آن روز چنین روز سیاهی در مدینه منوره مشاهده نشده بود. سعود همه نگهبان های بومی را از حصار مدینه بیرون راند و به جای آنها نگهبانان وهابی گماشت و از میان اهالی مدینه، شخصی به نام: «حسن قلعی چاوش» را که بیش از همه به او اعتماد داشت به عنوان «والی مدینه» برگزید و فرماندهی قلعه را بر عهده او نهاد و خود به سوی «درعیه» مراجعت نمود.

پس از مدتی موسم حج فرا رسید، سعود نیز از درعیه به سوی مکه معظمه شتافته، پس از مناسک حج رهسپار مدینه شد. [7]

هنگامی که قافله شام چند منزل از مدینه دور شد، سعود شخصاً در محکمه حضور یافت و به سپاه بی فرهنگ خود فرمان داد که همه زر و زیور و جواهرات گران بهای موجود در روضه مطهر و گنجینه های حرم نبوی را غارت کنند.

پس از این گستاخی، دستور داد گنبدهایی را که تا آن روز تخریب نشده بود، منهدم سازند. آنگاه درصدد برآمد که گنبد روضه مطهر رسالت پناه را نیز تخریب نماید، که در اثر تضرع و التماس

اهالی صرف نظر کرد و به صورت نیمه ویران فرو گذاشت. سپس در مورد تحکیم و مرمت سازی حصار مدینه، دستوراتی صادر کرده، همه اهالی مدینه را در مسجد النبی گرد آورد و درهای مسجد را بسته، بر فراز منبر قرار گرفت و اینگونه سخن آغاز کرد:

ای اهالی مدینه، هدف من از گرد آوردن شما در اینجا این است که یک پند و اندرز به شما دهم و پیروی کامل شما را از دستورها و فرمانهایی که صادر خواهم کرد، گوشزد نمایم. ای اهالی مدینه، بر اساس آیه شریفه: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**... [8] دین شما امروز به کمال رسید، به نعمت اسلام مشرف شدید، حضرت احدیت از شما راضی و خشنود گردید. دیگر، ادیان باطله نیاکان خود را رها کنید. هرگز از آنها به نیکی یاد نکنید. از درود و رحمت فرستادن بر آنها به شدت بپرهیزید؛ زیرا همه آنها به آیین شرک در گذشته‌اند. اعمال، اطاعات و عبادات خود را در کتاب‌هایی که به دست علما سپرده‌ام، تعیین و مشخص کرده‌ام. باید در پای درس‌های خواجگان حضور پیدا کرده، بر پندها و اندرزهای آنها گوش بسپارید و به مقتضای رهنمودهای آنان گام بردارید. اگر کسی از میان شما درصدد اعتراض و مخالفت درآید، جان و مال و زندگی‌اش را بر سپاهیانم مباح کرده‌ام.

بر اساس دستورات مؤکدی که به آنها داده‌ام، شما را به زنجیر می‌کشند، زن و بچه‌هایتان را به اسارت برده، مردانتان را به دلخواه شکنجه خواهند داد. ایستادن در پیش روی رسول الله (صلی الله علیه وآله)، صلوات و سلام فرستادن به رسم سابق، در مذهب ما ممنوع است. این نوع تعظیم و تجلیل در آیین وهابی نامشروع است، و چنین اقدامی از دیدگاه وهابی بدعت، زشت، ناپسند و ممنوع می‌باشد!

کسانی که از پیش روی مبارک عبور می‌کنند، باید بدون توقف حرکت کنند، فقط می‌توانند در حال عبور بگویند: **«السلام علی محمد»**

همین مقدار، بنابر اجتهاد پیشوای ما «محمد بن عبدالوهاب» کافی است. بعد از مراجعت سعود به درعیه، جنایتی نماند که وهابیان در مورد اهالی مدینه مرتکب نشوند. این جنایت‌ها به مرکز خلافت عثمانی گزارش گردید، از سوی عثمانی‌ها «احمد توسون پاشا» پسر محمد علی پاشا (والی مصر) به قلع و قمع وهابیان مأموریت یافت.

وی با ساز و برگ نظامی، با نیروی رزمی نیرومندی از مصر به سوی مدینه حرکت نموده، نیروهای وهابی را به محاصره درآورده، مدتی بس دراز به نبرد پرداخت و با تار و مار کردن چهارده هزار نفر از آنها، هجرت سرای رسول خدا را در سال 1227ق از سیطره آنها بیرون آورد.

والی مصر (محمد علی پاشا) پس از پاکسازی حجاز از نیروهای وهابی، گنبد‌های تخریب شده را تجدید بنا کرد و هر قسمتی از حصار آسیب دیده بود، اصلاح و بازسازی نمود.

بعدها، در اثر مرور زمان، قسمت‌هایی از سور مدینه فرسوده شد و فرو ریخت؛ از این رهگذر، در سال 1285ق «سلطان عبدالعزیز» [9] پول فراوانی هزینه و برج و باروی بخش شرقی حصار مدینه را تجدید کرد و توپخانه‌های محکم و مکمل، انبار سلاح و مهمات، زندان و میهمان‌سرای دولتی تأسیس نمود و حصار شهر را به صورت شایسته‌ای استحکام بخشید که دیگر بدوی‌های بی‌فرهنگ، اندیشه یورش به مدینه را از اندیشه خود دور سازند.

ساکنان مدینه منوره، اگرچه مدت‌ها در اثر هجوم بدوی‌ها مورد ایذا و اذیت بودند و جان و مالشان در معرض قتل و غارت بود و به همین جهت مدت‌ها از داشتن توپ‌های نیرومند محروم بودند، ولی در دوران سلطان عبدالعزیز، از توپ‌های نیرومندی برخوردار شدند. سنگرها و خاکریزها در موارد مقتضی تأسیس گردید و از شر تهاجم بدوی‌ها رهایی یافتند.

حصار مدینه به طوری که در این نوشتار بیان شده به صورت قلعه‌ای محکم و استوار، در جهت باد شمال تأسیس شده بود که در قسمت داخلی، در کنار در شرقی، 5 یا 6 بلوک به سربازها اختصاص داشت که سپاهیان مسلح را در خود جای می‌داد و به مقدار لازم انبار برای سلاح، مهمات، مواد غذایی و غیره وجود داشت.

شکل ظاهری این حصار نشان میداد که در برابر سلاح‌های جدید تاب مقاومت ندارد، ولی با توجه به تأسیس آن بر فراز تپه‌ها و سنگلاخ‌های صعب العبور، از نظر استراتژی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در گذشته به نگهبان حصار: «مستحفظ» و «قلعه‌دار» می‌گفتند. آنها وظیفه داشتند که همواره به صورت مسلح نگهبانی داده، با تجاوزگران مقابله کنند و به هنگام لزوم با آنها به نبرد برخیزند، تا ساکنان قلعه از هر تعرضی مصون بمانند.

در آن زمان، تجاوزگران بدوی در هر چندی یورش میبردند و امنیت و آسایش را از منطقه سلب و ناامنی را حاکم می‌کردند. این ناامنی به قدری گسترده بود که رفتن به دهکده قبا، زیارت حضرت حمزه و دیگر محلات دور دست مخاطره آمیز می‌شد.

این ناامنی حدود 150 سال پیش آغاز شد و به تدریج رو به افزایش نهاد. پیش از آغاز این ناامنی، نیروهای انتظامی، که عبارت از کدخدایان مسلح بودند، در شهرها گشت می‌زدند، رفت و آمد بدوی‌ها را زیر نظر داشتند و هرگونه تعرض و تعدی آنها را از زائران و بازرگانان دفع می‌کردند.

نیروهای انتظامی مدینه، هر فرد بدوی را به هنگام ورود به قلعه، توقیف و شناسایی می‌کردند و به این وسیله افراد مورد نظر خود را پیدا کرده، دستگیر می‌نمودند.

از نظر اینکه هر فرد بدوی برای تأمین و تدارک نیازهای خانواده‌اش ناگزیر بود به شهر رفت و آمد کند، از این رهگذر، هر بدوی که به یک زائر و یا تاجر ضرر جسمی و یا مالی میزد، قبیله‌اش شناسایی می‌شد، چون یکی از افراد قبیله‌اش وارد مدینه می‌شد، توسط نیروهای انتظامی دستگیر و به قلعه‌بان‌ها داده می‌شد. خبر دستگیری آن فرد به رئیس قبیله می‌رسید. او ناگزیر بود که برای نجات دادن فرد دستگیر شده، به قلعه‌بان مراجعه کند.

رئیس قبیله اگر فرد تجاوزگر را می‌شناخت، او را به نیروهای انتظامی تحویل می‌داد و اگر نمی‌توانست او را شناسایی کند، از افراد قبیله می‌خواست که آن ضرر مالی و یا جانی را جبران نموده، شخص گرفتار را مستخلص نماید.

آرامش نسبی

اعراب معتقدند که عقل عرب‌ها در دیدگان آنهاست، نه در کاسه سرشان. این نظریه کاملاً درست است؛ زیرا عرب‌ها تا چیزی را به چشم خود نبینند، هر قدر برای آنها تعریف و توصیف شود باور نمی‌کنند، از این رو کدخدایان مسلح با ارائه سلاح، قدرت و شوکت دولت عثمانی را بر آنها نمایاندند و به ترک شقاوت واداشتند. اگرچه در اثر تبلیغات شبانه روزی مشایخ، خود را ضربه ناپذیر تصور می‌کردند.

بر این اساس، تعدادی قانون وضع کرده، هر متخلفی را که دستگیر می‌شد، مورد تأدیب قرار می‌دادند و لذا شهر بزرگ مدینه در پرتو 400 نفر مسلح، به بهترین وجه محافظت می‌شد.

متأسفانه این قوانین بعدها به وسیله مداخله زورمداران، مورد سوء استفاده قرار گرفت. حيله و تزوير با قوانین نامشروع مخلوط شده، به رعایت قوانین عادلانه وضع شده از سوی دولت، خط بطلان کشیده شد. افراد مسلح در آغاز، افراد مسلحی که مسئولیت حفاظت و حراست از مدینه منوره را بر عهده داشتند، چهار گروه بودند و هر گروهی برای خود کدخدایی داشت.

این چهار دسته عبارت بودند از:

1. قلعه‌چی‌ها، که تعدادشان 200 نفر بود و مسؤولیت حفاظت از قلعه را بر عهده داشتند.
2. سپاهیان، که تعداد آنها نیز 200 نفر بود و مسؤولیت حفاظت از درهای قلعه و حراست از شهر بر عهده آنها بود.
از هر طرف که اعراب بادیه‌نشین درصدد تهاجم برمی‌آمدند، این دو گروه در مقابل آنها می‌ایستادند و واکنش شایسته‌ای از خود نشان می‌دادند و وظیفه حفظ و نگهبانی را به بهترین شیوه ایفا می‌کردند.

3. نوبت‌چی‌ها، که تعدادشان 7 نفر بود و مسؤولیت حفاظت و نظافت حُجره شریف را بر عهده داشتند. [10]

4. مشدیان، که تعدادشان به 8 نفر می‌رسید و مسؤولیت حفاظت و حراست از روضه مطهر بر عهده آنها بود. آنها در بیرون حرم شریف نبوی به نوبت کشیک می‌دادند و با هرگونه سوء قصدی مقابله می‌کردند.

مسؤولیت پذیرایی از میهمانان شیوخ نیز بر عهده این دو گروه بود. اگر چه در زمان ما عصر مؤلف به جز نوبت‌چی‌ها، دیگر کسی از آن سه گروه نمانده است، لیکن فرزندان و نوادگان آنها سازمان‌ها تشکیل داده، مراسم رژه رفتن و سان دیدن را انجام می‌دهند و نوبت‌چی‌ها وظیفه حفاظت و نظافت حجره شریفه را به نیکوترین وجهی انجام می‌دهند.
از جمله توفیقات ربّانی که شامل حال خلافت پناهی [11] شده، ایجاد امنیت در سراسر منطقه است.

در گذشته، اشقیای بادیه‌نشین همواره بر ساکنان مدینه منوره فشار می‌آوردند، پرچم عداوت را علیه آنها برمی‌افراشتند و منطقه را به قدری ناامن می‌کردند که کسی جرأت نمی‌کرد به تنهایی به مسجد قبا و یا زیارت حضرت حمزه سید الشهداء برود.
این اشقیای گاهی مدینه منوره را محاصره می‌کردند، گاهی راه‌های منتهی به مدینه را می‌بستند و با سپاهیان که از سوی دولت عثمانی گسیل می‌شد، مدت‌ها می‌جنگیدند، در موسم حج راه حجاج را می‌بستند و به زائران خانه خدا ایجاد مزاحمت می‌کردند، گاهی کار به جایی می‌رسید که قافله‌های مسلّح سیصد چهارصد نفری نمی‌توانستند از آن مسیرها عبور کنند.

گاهی اهالی مکه را تهدید می‌کردند. گاهی اهل طائف را می‌آزردند. گاهی به روستاهای مجاور حمله می‌کردند. گاهی چیزهای کوچکی را بهانه کرده، مشکلات بزرگی به وجود می‌آوردند.
دولت عثمانی ناگزیر می‌شد برای دفع شرّ آنها نیرو اعزام کند، از اینرو، هزینه سنگینی بر خزانه کشور تحمیل می‌شد.

این افراد معمولاً آلت دست عده‌ای از شیوخ قبایل واقع می‌شدند. آنها به منظور تحمیل عقیده خود، این افراد را به این کارهای ظالمانه تشویق و تشجیع می‌کردند.

برخی از شیوخ قبایل آنقدر ظالم و ستم پیشه بودند که برای رسیدن به اهداف و امیال خود، از کشته شدن هزاران نفر از قبیله خود و یا سپاهیان که برای دفع آنها گسیل می‌شدند، ذرّهای متأثر نمی‌شدند و از اینکه دولت ناگزیر می‌شد برای اعزام نیرو مخارج سنگینی را متحمل شود، اندیشه نمی‌کردند.

آنها خود را برای افراد قبیله آنقدر جسور و گستاخ نشان داده بودند، که هر خواسته‌ای داشتند، بدون هیچ مقاومتی از سوی قبایل، دریافت می‌کردند... [12]

جغرافیای مدینه

شهر مدینه بر اساس داخل و خارج سور و محلات، به سه منطقه تقسیم می‌شود. تعداد خانه‌هایی که در داخل سور وجود دارد، با خانه‌هایی که به صورت بزرگ و چشم‌گیر در بیرون سور ساخته شده، تقریباً برابری می‌کند. کوچه‌های داخل از نظر وسعت و انتظام در حد مطلوب است، جز اینکه برخی از آنها باریک و غیر منظم است. این کوچه‌ها موجب اذیت رهگذرها می‌شود. این کوچه‌ها سنگ فرش نشده، به هنگام وزش بادهای تند، گرد و خاک بلند شده موجب اذیت مردم می‌گردد، که چنین مسائلی در شهرهای متمدن یافت نمی‌شود. سگوها و سنگ فرش‌ها در مواردی کج و کوله و در مواردی به قدری تنگ و باریک است که دو نفر به زحمت از کنار یکدیگر عبور می‌کنند. ولی معماری لطیف و زیبای سور و تزیینات دلگشای خانه‌ها و مغازه‌ها تماشاگران را به شگفتی وا می‌دارد.

شیوه معماری مدینه

در داخل و خارج سور مدینه، حدود 10000 خانه بی‌نقص وجود دارد که به شکل بسیار مطلوب، اساسی، دلپسند و مطابق میل زائران و مسافران ساخته شده، از نظر معماری کاملاً منظم، بلند، فراتر از سطح زمین، دارای دریچه، پنجره و نورگیر بوده، شبیه خانه‌های آسیای میانه می‌باشد.

برخی از آنها؛ مانند خانه‌های استانبول، دارای شاه‌نشین، باغچه‌های وسیع، منظم، با مناظر زیبا و دلنشین بنیاد شده، با تزیینات و زیبایی خارج از وصف نمای خارجی، به شهر پیامبر زیبایی خاص بخشیده، آن را در ردیف شهرهای دیدنی کشورهای متمدن قرار داده است.

محل‌های سه‌گانه مدینه

خانه‌هایی که در بیرون سور، در طرف جنوب و غرب ساخته شده، با جاده وسیعی که به «در جنایز» معروف است، از یکدیگر جدا شده و منزلی که در طرف مشرق ساخته شده، با دشت پهناوری که «میدان مناخه» نام دارد، از آنها جدا می‌شود.

به نظر می‌رسد خانه‌هایی که در این سه محلّه، در بیرون سور ساخته شده، از نظر تعداد، بیش از خانه‌های داخل سور باشد، ولی این تصور از آنجا نشأت می‌گیرد که خانه‌های بیرون سور، باغچه‌های وسیعی دارند که بر وسعت خانه‌ها افزوده است، و گرنه تعداد منازل داخل سور کمتر از آنها نیست.

محلاتی که در بیرون سور مدینه واقع است، عمدتاً به صورت غیر منظم ساخته شده و چون هیچ‌وقت از شرّ اشقیاء در امان نبوده، بیشتر ساکنان این خانه‌ها از فقرا و کشاورزان می‌باشند. دروازه اصلی سور، در سمت غربی شهر قرار دارد و باب «عنبریه» [13] نامیده می‌شود. نمای خارجی این دروازه در سطح دروازه‌های مشهور قاهره است ولی شباهت کامل به آنها ندارد.

میدان مناخه

دشت مناخه صحرای بسیار وسیعی است که حدود 400 متر پهنا دارد. پنج مسجد بسیار زیبا در میدان مناخه، در سمت دروازه مصر، با سنگ‌های بسیار زیبا، با معماری بسیار دلگشا، با اسلوبی هماهنگ و شبیه یکدیگر ساخته شده است. در گرداگرد این مساجد، خانه‌های فراوانی برای اسکان زائران وجود دارد.

در موسم حج زائران خانه خدا تا نزدیکی این مساجد با شترهای خود می‌آیند، آنجا که برای خود راهنما و مطوّف انتخاب می‌کنند، آنگاه به خانه‌ای که توسط دلیل و راهنما اجاره شده عزیمت می‌کنند.

افراد مستمند؛ از جمله حجگزاران مراکشی، برای خود دلیل و راهنما انتخاب نمی‌کنند، بلکه در همین میدان چادر زده، درون چادر اقامت می‌کنند. این زائران اگرچه توفیق زیارت رایگان نصیب شان می‌شود، ولی با توجه به فاصله میدان مناخه تا روضه مطهر، خستگی زیادی را برای تشرّف به مسجد نبوی (صلی الله علیه وآله) در اوقات پنج‌گانه نماز متحمل می‌شوند، آنگاه برای یافتن جا در مسجد النبی نیز به مشکل می‌افتند. این زائران برای اینکه چند ریال به دلیل نپردازند، در داخل شهر مسکن نمی‌گزینند و این همه مشکلات را تحمل می‌کنند، ولی حجاج متمول این سعادت را دارند که در داخل شهر مسکن گزیده، در همه اوقات نماز به آرزوی خود برسند و سعادت زیارت پر میمنت حرم مطهر را پیدا کنند.

در یک سوی میدان مناخه، محلی برای استراحت اشتران منظور شده، که پس از اسکان زائران، مسؤول اشتران هر قافله‌ای، شترها را تحویل گرفته، به ساربانها تحویل می‌دهند، تا هنگام بازگشت زائران آنها را به چرا می‌برند و به نوبت از آنها محافظت می‌کنند. سرزمین مناخه که در سمت غربی مدینه قرار دارد، در گذشته مالکان خصوصی داشت، بعدها بر اساس نیاز مبرمی که احساس می‌شد، از سوی دولت خریداری شده، برای اسکان زائران اختصاص یافت و لذا ساختمان سازی در آنجا ممنوع اعلام شد و به عنوان استراحتگاه زائران وقف گردید.

وجه تسمیه

«مناخه» در لغت، به معنای خوابانیدن شتر و «مناخ» به معنای استراحتگاه اشتران است. [14] از این رهگذر، پس از انتخاب این منطقه به عنوان استراحتگاه اشتران، به آنجا «مناخه» گفتند. در اوایل، این واژه تنها در مورد میدان مناخه به کار میرفت، ولی بعدها تعمیم یافت و به کل سرزمینی که در جهت غربی بیرون سور قرار دارد «مناخه» گفته شد. اکنون مناخه بسیار گسترش یافته و برای خود کشوری شده است، تا جایی که در آن نماز جمعه اقامه می‌شود.

کوه‌ها و کوهپایه‌های مدینه

به طوری که در فصل‌های بعدی توضیح داده می‌شود، مدینه منوره دو کوه مهم به نام‌های: «أُحد» و «عیر» دارد [15] و چهار دشت به نام‌های: «قنات»، «بطحان»، «عقیق اکبر» و «عقیق اصغر».

در مواقعی که باران تند می‌بارد، سیل‌هایی در اطراف مدینه به راه می‌افتد؛ به ترتیب از وادیهای: بنی سلیم، حرّه، غابه و سپس اضم عبور کرده، به سوی چاه‌های: عثمان و عروه سرازیر می‌شود. [16]

نواحی مدینه

در پیرامون شهر مقدس مدینه، ناحیه‌هایی است با نام‌های: کور، تیما، دومة الجندل، فرع، ذوالرّمه، وادی القری، ینبع، سیّاله، رهاط، اکحل، مدین، فدک، [17] خیبر، روستاهای عرینه و ده‌ها ناحیه دیگر، که اسامی آنها معروف و

مشهور است. اسکله جار

کرانه دریای «قُلُزم» [18] را در نواحی مدینه «جار» می‌گویند و در آنجا بندر و اسکله زیبایی است که آن نیز به «جار» معروف است.

در ساحل دریای قلزم بحر احمر شبه جزیره‌های به طول سه میل واقع است که از سه طرف به

وسیله دریای «شاپ» [19] احاطه شده است. به هنگام وزش بادهای مخالف و مخاطره آمیز شدن دریا، بَلَم‌ها و قایق‌ها در این ساحل پهلو می‌گیرند و تا عادی شدن دریا آنجا را ترک نمی‌کنند.
ساحل جار برای نگهداری دام بسیار مناسب است.

سرزمین عجایب

بر اساس نقل شمس‌الدین، ابو عبدالله محمد بن طالب انصاری دمشقی، در کتاب «نخبة الدهر فی عجائب البرّ و البحر» در کوه‌ها و کوهپایه‌های اطراف مدینه، حیوانات شگفت و عجیب الخلقه فراوانی یافت می‌شود.

از شگفتی‌های خلقت، از قدرت حضرت احدیت، نشانه‌ای در آفرینش، نوعی ملخ به نام «جربوع» تجلی کرده، که پیرامون چشمه «نُخَیل» [20] یافت می‌شود و اهالی مدینه به آن «جربوع» می‌گویند.

جالب توجه است که جلوه‌هایی از حیوانات عظیم الجثّه در این حیوان (جربوع) به چشم می‌خورد:

1. چهره‌اش شبیه چهره اسب،
2. دیده‌هایش؛ مانند دیدگان فیل،
3. گردنش شبیه گردن گاو،
3. سینه‌اش مانند سینه شتر،
5. شکمش شبیه شکم عقرب،
6. بال‌هایش چون بال‌های کرکس از تیره قره‌قوش،
7. ران‌هایش شبیه ران شتر،
8. پاهایش همانند پاهای شتر مرغ،
9. و دمش شبیه دم مار است.

منزه است آفریدگاری که عقل‌ها در عجایب خلقتش در حیرت و شگفتی اند.

- [1] 900 . 926 . 974 . [2]. [2616 4] . 1218 . 1229 . [3]. [284] .
 [3]: [4]. 19 : [5]. 85 / [6]. 87 88 [7]. 90 93 [8]. 93107 [9]. 3 : (5)
 [10]. [3077 4] 1293 1277 1245 [11]. [12]. (1327 1293) « »
 [13]. 500 1000 1500 « » « » [14]. 101 1 [15]. 321 14
 [16]. [172 4] . « » « » [17]. [484] . « » () « » « »
 [18]. (1299=) « » « » « » « » « »
 [19]. « » [20]. [2803 4] . [278 5] . 5 « »